**بیست ثانیه مطالعه**

**یغمائی، اقبال**

یونسکو که مرجع علمی و تحقیقاتی اصیلی است،پس از بررسیها و آمارگیریهای دقیق‏ اظهارنظر کرده است که در زمان حاضر،بطور متوسط،هر ایرانی جز از معلمان و شاگردان‏ صنوف مختلف،هر روز فقط بیست ثانیه کتاب می‏خواند.

محروم ماندن از هوای پاک،غذای سالم،آب خوشگوار،و از اینها ارزنده‏تر، آزادی فکر و اندیشه و گفتار،البته رنج آفرین و غم افزاست و آدمی را هرچند زورمند و قوی‏ حال و آسانگیر و شکیبا باشد،به هر روی از پا در می‏آورد؛اما در این روزگاران که دانش و فرهنگ در بسیط زمین گسترده شده،و علم غذای جان است،و به راستی تن مرده و جان نادان‏ یکی است‏ ،ننگ و سرشکستگی برای جامعه‏ایست که افراد آن بطور متوسط هر روز فقط بیست‏ ثانیه وقت خود را صرف مطالعه می‏کنند.شاید برای جامعه‏ای تازه به دوران رسیده و نو- شکفته این مقدار توجه به مطالعه و از این کمتر هم مایهء شرمساری نباشد،اما برای ما با آن‏ سابقه درخشان و گرانبار فرهنگی که به راستی مایهء سرافرازی است و چنانکه تبلیغ و تلقین‏ می‏کنند تا چند سال دیگر به دروازهء تمدن بزرگ می‏رسیم و به مدینهء فاضله راه می‏یابیم این‏ بی‏اعتنایی به دانش مخاطره‏انگیز است.

بی‏شک افراد همه کشورها برای برخورداری از زندگی راحت‏تر و شادمانه‏تر در تحصیل‏ درآمد بیشتر جهد بلیغ می‏کنند؛زیر امروز نیز مانند گذشته و آینده تنگ‏مایگی مایه شور- بختی است،اما ملتهای هشیار و آینده‏نگر همچندان‏که در تحصیل مادیات می‏کوشند به کسب‏ و برخورداری از معنویات و دانش نیز اهتمام می‏ورزند؛زیرا محیطی که خالی از معنویت و دانش‏ و آزاداندیشی باشد به راستی تاریک و خفقان‏آور است.

ایران از زمانهای بسیار دور خاستگاه دانشمندان،هنروران،و عالمان اخلاق،و به‏ بیان عام‏تر سرچشمهء جوشان و فیاض فرهنگ بوده و نوشته‏ها و نشانه‏ها بجاست که طالبان علم به- امید بهره‏یابی از معلمی و مدرسی بزرگ به شوق و ارادت پیاده بادیه‏ها می‏بریده‏اند،و تا آخرین دم زندگی مرید و معتقد علم و معلم بوده‏اند.

نوشته‏اند طالب علمی به شوق تلمذ در محضر دانایی بلند نام پیاده از ری به نیشابور سفر،و سالها خدمت او کرد.در کسب علم رنجها کشید تا به درجهء اجتهاد رسید.پس از مرگ‏ استاد بنا به وصیتش جای وی به تدریس پرداخت.او بزرگ مردی متین و باوقار بود.مگر روزی در اثنای درس دادن برخلاف مرسوم چندین بار از جای برخاست و نشست.شاگردانش‏ از آن حال در عجب شدند و هیچ کس را جرأت استفسار نبود.سرانجام یکی از ایشان سبب آن‏ کار پرسید.استاد فرمود:هنگامی که درس می‏گفتم نوهء معلمم که طفلی نوخاسته است با چند نفر از همسالان خود گوی بازی می‏کرد.هر زمان به هنگام دویدن دنبال گوی،جلو در مدرسه‏ نمایان می‏شد و او را می‏دیدم به نشان حقشناسی از رنجی که استاد در تعلیم و تربیت من برده‏ بود،برپای می‏خاستم،و چون ناپیدا می‏شد برجای می‏نشستم و این کار چنانکه دیدید چندین بار تکرار شد.

شاهزادگان و محتشمان دیگر نیز به طیب خاطر و به ارادت تمام معلم خویش را گرامی‏ می‏داشتند.تا زمانی که معلم و علم حرمت داشت و طالبان دانش از آن در طلب علم رنج می‏بردند که جانشان به فروغ دانش روشن شود،علم و خداوند علم پایگاهی رفیع داشت.بسیار سال نیست که از کم‏بختی در اجتماع ما ارزش بسیاری از معنویات بتخصیص علم کاهش بسیار یافته، و جای آن پول و مقام مقبول و مطلوب افتاده است.اگر می‏بینید که جوانان حتی سالمندان به‏ دانشکده‏ها روی می‏کنند باور کنید نیتشان این نیست که دانا بار آیند بلکه هدفشان اینست به‏ هر شیوه که بتوانند گواهینامه‏ای بگیرند،از مزایای قانونیش بهره‏مند شوند و به منصب و مال‏ برسند.اگر روزی مانند زمانهای گذشته فضایل انسانی،هوشمندی،کارآیی،درستکاری و شایستگی و صداقت ملاک ارزش قرار گیرد هر بی‏بصری آسان می‏بیند این مدارس عالی پرهیاهو و بی‏حاصل که عدم برخی از آنها به از وجودشان است خاموش و بی‏رونق می‏شوند و مشتریان‏ آنها به حد اقل کاهش می‏یابند.

تکرار می‏کنیم بی گزافگویی و به راستی بسیار سال نیست که از اصول اخلاقی و اجتماعی‏ بریده‏ایم و بدان پشت کرده‏ایم.در اجتماع امروز ما راستی و درستی،نیکوکاری،جوانمردی، مهربانی و دیگر فضایل انسانی بی‏نشان و افسانه شده است.هرکس در هر مقام و منصب هست‏ فریبکاری،دغلکاری،و تجاوز به حق دیگران را حق خویش می‏شمارد و کوشش و همتش تنها صرف این می‏شود که به هر تدبیر بتواند بیشتر متنعم گردد و دسترنج دیگران را برباید.

سرگشتگیها،ناراحتی‏ها و گرفتاریهای گوناگون دیگر چنان ما را اسیر و بندهء خویش‏ کرده که فرصت اندیشیدن،به خود آمدن،خواندن و مطالعه کردن و بسیار چیزهای ضروری‏ دیگر را نداریم.نه تنها پدران و مادران در کار خویش درمانده‏اند،کودکان و جوانان نیز شوریده‏حال،دلواپس و نگران و پراکنده خاطرند.روابط عاطفی که زمانهای قدیم در نهایت‏ استواری و مایه دلبستگی و پیوستگی بوده یکسره گسسته شده،معنویات خوار و خاکسار گشته، مردمان میان جمع تنها زندگی می‏کنند و هیچکس اعم از بالانشینان یا فرودستان را غم و پروای‏ دیگران نیست.

زندگی به اصطلاح ماشینی در همه بسیط زمینی از جهتی مشکلاتی پدید آورده اما در زندگی ما دشواریهایی بس سنگین به بار آورده است.معلمی که ناچار است برای رفتن و برگشتن به سر کارش هر روز دست کم سه ساعت وقتش را به هدر دهد و همین مدت یا بیشتر در تلاش خریدن تنها دو سه قلم از لوازم زندگی از قبیل گوشت و تخم‏مرغ باشد و بسیار ناراحتیها و گرفتاریهای گوناگون را تحمل کند کجا فرصت و حوصلهء مطالعهء کتاب را دارد و کی دل و دماغ‏ برایش می‏ماند که ساعتی به مسؤلیتهای خویش بپردازد.طبقات مختلف دیگر نیز ده‏ها دشواری‏ گفتنی و ناگفتنی دارند.ناشکیبا و تنگ حوصله و خشمگین‏اند و چنان در تنگنائیهای زندگی‏ فشرده شده‏اند که از زندگی بیزار گشته‏اند چه رسد به اینکه به خواندن کتاب بپردازند.

از اینها بگذریم،اگر کسی اتفاقا پیدا شود که بار سنگین و مردافکن زندگی کمرش‏ را خم نکرده باشد،و آتش شوق مطالعه در دلش خاموش نشده باشد و بخواهد کتابی مطالعه‏ کند کدام کتاب را بخواند که به خواندن ببر زد؛از آنکه سنگ را بسته و سگ را گشاده‏اند. گذشت آن زمانها که هر کتابی به یک بار خواندن می‏ارزید.امروز علوم در زمینه‏های مختلف‏ چندان توسعه یافته و در کشورهای مترقی در رشته‏های گوناگون علوم اجتماعی،سیاسی، تاریخی،اقتصادی،اخلاقی و ذوقی و هنری و...آنقدر کتابهای جالب و خواندنی نوشته شده‏ که عمر آدمی کفاف خواندن یک چند هزارم آنها را نمی‏کند.اما در ایران به‏ندرت کتابی که به ناچاری بتوان خواند طبع و نشر می‏شود.مگر در این دوران رشد و بلوغ فکری انسان‏ می‏تواند خود را به خواندن حلیة المتقین،مخزن البکاء،هزار و یک‏شب و مانند اینها، و روزنامه‏هایی که در سراسر آنها یک مطلب درست و حسابی نیست یا مجلات هفتگی آنچنانی‏ خویش را راضی و خرسند دارد.

تازه این اول کار است،گر روش این است و چنین روزگار،بی‏گمان دو سه سال دیگر قیمت‏ همین کتابهای مبتذل مانند اشیاء لوکس و پربها آنقدر گران می‏شود که قدرت خریدن آنها برای هیچکس نمی‏ماند و درو نیست همچنانکه ناچاریم اکنون مواد خوراکی دیگر را از راه‏ هوا و دریا و خشکی وارد کنیم کتاب به زبان فارسی را نیز از کشورهای دیگر بخواهیم.

آن وقت بینندگان تلویزیون و شنوندگان رادیو و خوانندگان روزنامه‏ها و مجلات‏ کثیر الانتشار بیشتر می‏شوند،چیزهای سرگرم‏کننده‏تر یاد می‏گیرند،به عبارت دیگر آن زمان‏ تلویزیون رونق و رواج بیشتر می‏گیرد.گوشها به شنیدن ترانه‏های مبتذل و جان‏آزار،و چشمها به دیدن ژستهای نفرت‏انگیز برخی خوانندگان که گویی آیهء

ان انکر الاصوات

در شان ایشان نازل شده عادت می‏کند؛کودکان دبستانی و نوجوانان دبیرستانی به جای اینکه‏ ترانه‏های ملی و میهنی و اخلاقی بشنوند و به خاطر بسپارند کلماتی نامربوط و از هم‏ گسیخته و بی‏معنی را که نشانهء بیماری روحی گویندگان آنهاست زمزمه می‏کنند و به لوح ضمیر می‏سپارند.اگر ملت ایران خرابیهای حاصل از آتش‏زدنها،غارتگریها و کشتارهای مغول‏ و دیگر اقوام متجاوز را اندک‏اندک جبران کرد دشوار به نظر می‏رسد که بتواند ثلمه و شکستی را که تلویزیون به سنن ملی و فرهنگ و شعر و موسیقی ما وارد آورده است به جهد بسیار جبران کند.

باری،به جهات بسیار،شوق و رغبت مردم به مطالعه چنان کاسته شده که بی‏گمان‏ دیری نمی‏گذرد که چاپخانه‏ها و کتابفروشی‏ها ناچار تعطیل می‏شوند و کارکنان چند کتابخانهء عمومی از زحمت مراجعه افراد معدودی که به شوق مطالعه آنان را بدانجا می‏کشاند،رهایی‏ می‏یابند.رسم مطالعه مندرس و متروک می‏گردد و مشتریان کتابخانه‏ها وقتی به یکدیگر می‏رسند این رباعی را با سوز و گداز برای یکدیگر می‏خوانند:

از فقر بتر هیچ بلایی نبود جز منصب و زر گره‏گشایی نبود بدخواه و فسونگر است آن کو گوید «بهتر ز کتابخانه جایی نبود

آن وقت است که مردم ایران بطور متوسط به جای هر روز بیست ثانیه فقط چند ثانیه به‏ مطالعه می‏پردازند و اگر تلاش مداوم برای تحصیل معاش،فرصتی برای آنان بگذارد جوانان‏ دقایق فراغت را صرف دیدن اطوارهای ناهنجار و ژستهای نفرت‏انگیز خوانندگان تلویزیون، و نمایشها و فیلمهای بدآموز و شنیدن ترانه‏های بی‏معنی و پوچ و آهنگهای گوش‏خراش کنند و مفتون آنها شوند و آنان که فهم و خردی دارند و سیر ترقی و تعالی دیگران به دیده عبرت‏ می‏نگرند در دل بگریند و به کسانی که چنین سرگرمیهای زیانبار پدید آورده‏اند،دعا کنند.